

رویکردی به مبحث معنای معنا

مهشید الوندی

دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات همدان

جواد طاهری

دانش آموخته فلسفه و عرفان اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی و کارشناس ارشد فلسفه دین دانشگاه علامه طباطبائی

Javadtaheri1982@gmail.com

چکیده

ماهیت معنا و به تبع آن علم معناشناسی در حوزه‌های مختلف علمی کاربرد بسیاری داشته و دارد. از جمله در زبان‌شناسی و به طور کل در علومی که با گفتار و نوشتار (متن، جمله، کلمه و ...) سروکار دارند. مقاله حاضر در صدد است که یکی از اساسی‌ترین مباحث در حوزه معناشناسی را مورد بررسی قرار دهد و از طرح مباحث نقادانه نیز روی بر نمی‌تابد. این نوشتار پس از توضیح در باب علم معناشناسی و شرح برخی دیدگاهها در این خصوص، به نظریات و نقدهای مطرح در باب چیستی «معنای معنا» خواهد پرداخت. در انتها به محققان علاقه‌مند به این حوزه کاری پیشنهاد می‌شود که به منظور ارائه یک نظریه جامع و کارآمد باید از برخی نقایصی که از نظر خواهد گذشت، بر حذر بود و به نقاط قوت برخی دیدگاهها نسبت به ماهیت معنا متمسک شد.

کلیدواژه‌ها: معناداری، معنای معنا، معناشناسی، روان‌شناسی.





مقدمه

مبحث معنای معنا را باید از مسئله معنا متمایز ساخت. مسئله معنا به کشف و استخراج معنای لغات براساس روشهای خاصی می‌پردازد، در حالی که مبحث معنای معنا اساساً نسبت به این امر که معنای فلان واژه چیست و یا چه تغییر و تحولات و دگرگونی‌هایی در طول تاریخ برای یک واژه به وجود آمده و حتی به ریشه‌شناسی لغات بی‌اعتناست. هدف بحث از معنای معنا بیان ماهیت و چیستی خود معناست، بدین معنی که اساساً معنا چیست و چه نسبتی میان معنا، زبان و انسان برقرار است. برخی از علوم اسلامی همچون علم اصول و تفسیر نیز از این نظریه بی‌نصیب نمانده‌اند. بنابراین مبحث معنای معنا مقدم بر بسیاری مباحث در باب کشف و بررسی معنای واژگان است. در این مجال بحث خود را به همین امر اختصاص خواهیم داد؛ چرا که بر این باوریم: پیش از پرداختن به مباحثی همچون معناداری در دین، باید ماهیت معنا به درستی تبیین گردد.

نظریات معنا (meaning)

پیرامون معنا کلاً دو پرسش طرح شده است: معنای یک نماد چیست؟ بنابر کدام واقعیتها در باب یک فرد یا گروه خاص، فلان نماد معنای خاصی را به دنبال دارد؟ با توجه به این دو پرسش، دو نظریه مطرح شده است: یکی نظریه «معناشناختی» (Semantic) که به تبیین مضمون معناشناختی اظهارات موجود در زبان می‌پردازد و دیگر نظریه «بنیادین» (Foundational) که بیانگر حقیقتها (فакتها) است بر حسب آنکه کدام یک از اظهارات، برخوردار از محتوای معناشناختی آن حقیقتها است. عبارت «نظریه معنا» در تاریخ اندیشه جدید بر هر دو نظریه اطلاق می‌شود. با این وجود یک سنت مشهور در فلسفه زبان بر این باور است که در باب معنای اظهارات زبانی، به هیچ‌گونه حقیقتی نمی‌توان پایبند بود.^۱ از آنجا که مبحث معنای معنا، معیار و ملاک معناداری را مورد بررسی قرار می‌دهد و ملاک معناداری نیز در حوزه معناشناسی و به واسطه تبیین مضامین معناشناختی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، بنابراین در این مقاله از بیان نظریه «بنیادین» صرف‌نظر می‌کنیم و تنها به مورد نخست بسنده خواهیم کرد.

انواع معنا

انواع مختلفی برای معنا ذکر شده است:

۱) معنای مفهومی (Conceptual Meaning)

معنای مفهومی اشاره به معنای منطقی گفتار دارد و آن را می‌توان به منزله اصل اساسی صلاحیت دستوری و گرامری به حساب آورد. این معنا به معنای شناختی و دلالت (denotation) نیز

معروف است.^۲ معنای مذکور بنیادین و کلی است و آن را درست مثل شبه جمله‌ها و جملات ساده می‌توان در قالب یک فرهنگ لغت ارائه داد.

۲) معنای متداعی (Associative Meaning)

این معنا ترکیبی از چند نوع کاربرد زبانی را نشان می‌دهد که مبتنی بر پیوندهای ذهنی خاص است. این پیوندها وابسته به پیوستگی‌هایی در تجربه عالم واقع است، نه مبتنی بر بافت زبانی. در ذیل به چهار نوع از معنای متداعی اشاره خواهد شد.

الف) معنای دلالتی (Connotative Meaning)

دلالت یک ارزش در عالم واقع است که متکلم آن را بر اظهارات خود بار می‌کند. این ارزش بر حسب اصول، هنجارها و قواعد ضمنی اجتماعی فرهنگی فهمیده می‌شوند. بنابراین معنای دلالتی، حاکی از یک ارزش ارتباطی است که یک اظهار بر حسب مدلول خود فراتر از محتوای مفهومی صرف واجد آن است.

ب) معنای اجتماعی (Social Meaning)

اشاره به کارکرد زبان در پایه‌گذاری و تنظیم ارتباطات اجتماعی و نیز حفاظت از نقشهای اجتماعی دارد. این نوع از کاربرد زبان به ارتباط اجتماعی یا فاتیکی (phatic) نیز معروف است.^۳ مفهوم ارتباط فاتیکی بر تجارب مربوط به دوستیهای اجتماعی و مشارکت در قواعد اجتماعی زبان تأکید می‌کند.

ج) معنای مؤثر (Affective Meaning)

معنای مؤثر به شیوه‌ای مشابه با معنای اجتماعی تنها به نحو مستقیم به نمایش و ارائه مفهومی مرتبط است. معنای مؤثر عبارت است از بازتاب نگرشها و احساسات شخصی متکلم نسبت به مخاطب یا مقصد گفتار. این احساسات و نگرشها معمولاً به لحاظ ذاتی منفی و غیرصمیمانه هستند. آنها عمدتاً به واسطه اشکال مختلف کاربرد زبان مثل توهین، تملق، استهزا یا طعنه بیان می‌شوند.

د) معنای ترکیبی (Collocative Meaning)

این نوع از معنا بر وقوع و توالی معانی متعدد دلالت دارد. معنای ترکیبی به معنایی اشاره دارد که کوچک‌ترین واحد زبانی واجد آن خواهد شد. البته با نظر به اینکه این واحدهای کوچک زبانی تمایل دارند در شرایط مشابهی به همراه یکدیگر و در کنار هم واقع شوند و شامل تمامی اظهاراتی می‌شود که به عنوان یک کل واحد در اظهارات، رمزگذاری و یا رمزگشایی می‌شوند. عبارات رمزگشایی شده از ارتباطات معنایی لغوی گرفته تا انواع مختلف گفتار را دربر می‌گیرند.

در باب تعریف چیستی معنای نظریات گوناگونی مطرح شده که در زبان‌شناسی به ویژه در گرایش معناشناسی به تفصیل مورد

2. Language, Meaning & Context, p.57.

3. Ibid, p.58.

1. Word and Object.

بحث و بررسی قرار گرفته‌اند و اندیشمندان و متألهان از تمامی نظرات مذکور در عرصه زبان‌پژوهی و مبحث «معناداری گزاره‌ها» استفاده کرده‌اند که به شرح مهم‌ترین آنها خواهیم پرداخت. پیش از ورود به بحث اصلی یعنی «رویکردهای معناشناختی گزاره‌ای به معنا» سخنی در باب نظریه معناشناسی لازم می‌نماید.

نظریه معناشناسی (semantics)

زبان نظامی است که در آن دو فرایند همواره وجود داشته است: یکی فرایند ترجمه معانی به علامات و نشانه‌ها (signals) و دیگری فرایند معکوس آن یعنی ترجمه علامات و نشانه‌ها به معانی. در بحث حاضر بناست به بررسی معانی و به طور کل ماهیت معنا و کارکرد آن پرداخته شود. معنا از دو جنبه ارزیابی می‌شود: معناشناسی و کارکردگرایی (pragmatics).⁴

فلسفه معمولاً معناشناسی را این‌گونه تعریف می‌کند: تبیین نسبت موجود میان زبان و جهان. در معناشناسی، زبان راه خود را به سوی جهان می‌یابد و عبارات به اشیاء و رخدادهای درون جهان ارجاع می‌شوند. یکی از وظایف معناشناسی پرداختن به مدلول کلمات است. در کارکردگرایی نسبت زبان با بافت کارکردی و عملی آن و نیز با کاربران زبان مورد توجه قرار می‌گیرد. هرگاه کاوش ما معطوف به اظهارات و بیانات زبان و دلالات معنایی آنها باشد و به سخن متکلم توجه کند، وارد عرصه معناشناسی شده است.⁵ برخی اندیشمندان همچون هالییدی میان دو سنخ بررسی معنا تمایز قائل می‌شوند: بررسی معنای تمثلی (Ideational) که همان معناشناسی است و بررسی معنای بین‌الذنهانی و میان‌فردی (Interpersonal) که از آن به کارکردگرایی تعبیر می‌شود.⁶

این بحث که آیا کوچک‌ترین واحد معنایی کلمه است یا جمله و یا گزاره، بحث بسیار مفصلی است که پرداختن به آن از حوصله این نوشتار خارج است و آن را باید به مجال دیگری وانهاد. اما در باب نسبت آنها می‌توان سخن گفت. در علومی همچون فلسفه و معناشناسی زبان‌شناختی نگرشهای متفاوت و گاه متعارضی در خصوص نسبت گزاره (proposition) و جمله (sentence) وجود دارد. برخی بر این باورند که گزاره واحد را می‌توان با جمله‌های مختلفی بیان کرد. گزاره بر یک واقعیت ممکن و انتزاعی دلالت می‌کند نه یک واقعیت عینی و محقق.⁷ اما با این همه جمله و گزاره پیوند نزدیکی باهم برقرار

می‌کنند، تا آنجا که گزاره برای نمود یافتن، خود را در قالب جمله نشان می‌دهد.⁸

در کل دو رویکرد به معناشناسی را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: یکی رویکرد معناشناختی متمرکز بر ساخت معنایی و دیگری رویکرد معناشناختی‌ای که معنا را بر حسب تجارب ما در عرصه برون‌زبانی مورد بررسی قرار خواهد داد.⁹ ارائه یک نظریه عام در باب معناشناسی زبانهای مختلف بسیار دشوار است. بعضی بر این باورند که زبان طبیعی و انواع آن برخوردار از نوعی نظریه معناشناختی است. با این همه معمولاً رهیافتهای به معناشناسی را می‌توان به گزاره‌ای (propositional) و غیرگزاره‌ای (propositional-non) تقسیم کرد.¹⁰

رویکردهای معناشناختی گزاره‌ای به معنا

1) نظریه مصداقی معنا یا ارجاعی یا حکایی

(Referential Theory)

با توجه به نظریه ارجاعی، معنای یک عبارت همان چیزی است که عبارت به آن اشاره می‌کند و یا وجود خود را وامدار آن است.¹¹ براساس برخی تقریرها، این نظریه اظهارات یک زبان را با ارزشهای خاصی مقارن می‌کند نه آنکه آنها را با معنایشان منطبق سازد؛ یعنی اظهارات را با سهمی که آنها در تعیین ارزش صدق جملات دارند، مقارن و همراه می‌سازد. فرجه که نظریه مذکور به او منسوب گشته است، می‌کوشید منطق را قاعده‌مند سازد و آن را با مدلولات ریاضی انطباق دهد.¹² مثلاً لفظ فردوسی به اسمی اشاره دارد که نام فردوسی بر آن مبتنی است و حمل محمولاتی مثل «یک شاعر است» بر فردوسی به چیزی برمی‌گردد که آن چیز را با ارزش صدق (مثل صادق یا کاذب) مرتبط می‌سازد. بنابراین محمولات به انضمام دو امر دیگر موفق به ساخت جمله خواهند شد: یکی با چیزی که واجد ارزش صدق «صادق» و دیگری با امری که حاوی ارزش صدق «کاذب» است.

به عبارت دیگر نظریه حکایی دو تقریر دارد؛ براساس تقریر نخست، معنا عبارت است از شیء خارجی، مثلاً معنای جواد عبارت است از شخصی که جواد نام گرفته است. پس اگر محکی دو لفظ مختلف یکی باشد، معنای آنها هم یکی است، مثلاً فردوسی و سراینده شاهنامه یک معنا دارند. این تقریر معناداری را در باب اسماء خاص مطرح می‌کند. براساس تقریر

8. *Thinking without Words*, p.160.

9. *Semantics: a new outline*, p.31.

10. "Theories of Meaning".

11. *Theories of meaning and different perspectives on information systems*, p.2.

12. "On Sense and Reference", pp.56-78.

4. *The Origins of Meaning*, p.3.

5. *Introduction to Symbolic Logic and its Applications*, p.79.

6. *Introduction to Functional Grammar*.

7. *The Origins of Meaning*, p.88,89.





دوم معنای یک لفظ عبارت از محکی خارجی آن نیست، بلکه رابطه‌ای است که این لفظ با محکی خود دارد. طبق این تقریر فردوسی و سراینده شاهنامه معانی مختلفی دارند؛ چرا که رابطه میان فردوسی و محکی‌اش با رابطه سراینده شاهنامه و محکی‌اش متفاوت است، پس هم‌معنا نیستند.^{۱۳}

ناتمامی نظریه مصداقی در معناشناسی

مسئله‌ای که در مورد نظریه مصداقی مطرح شده، آن است که اگر بهترین تقریر از آن ارائه شود، آیا می‌توان آن را یک نظریه معناشناسی کافی به حساب آورد؟ پاسخ منفی است. به دو مثال که کواپن^{۱۴} به آنها اشاره می‌کند، توجه کنید: «تمامی قلب‌داران، واجد قلب هستند» و «تمامی قلب‌داران، واجد کلیه هستند». فرض کنیم هر دو جمله صادقند. بنابر نظریه مصداقی این دو جمله هم‌معنا هستند؛ چون به یک چیز راجع می‌شوند، اما با قدری تفکر می‌توان فهمید که هر دو جمله به لحاظ معنایی باهم تفاوت دارند، به گونه‌ای که جمله دوم آگاهی‌بخشی و اطلاع‌رسانی بیشتری نسبت به جمله اول دارد.

در چهارچوب دیدگاه ارجاعی، در گذشته ستاره صبح و ستاره سهیل دو معنای متفاوت داشتند؛ چرا که گمان می‌شد آنها واقعاً دو ستاره هستند نه یک ستاره^{۱۵} بنابراین دو مصداق متفاوت داشتند. اما با رشد علم کشف شد که ستاره صبح، همان ستاره شامگاهی (سهیل) است، حتی ثابت شد که در اصل ستاره نیست، بلکه سیاره نپتون است. به این ترتیب، بنابر نظریه حکایی، لازم می‌آید که قضیه «ستاره صبح، ستاره سهیل است»، قضیه‌ای تحلیلی و این‌همانگویانه باشد، حال آنکه این قضیه، محصول یک کشف علمی است که در خلال تجربه به دست آمده، پس تألیفی است.^{۱۶}

توجه به دو مثال دیگر به بحث حاضر کمک می‌کند: «جواد معتقد است که تمام قلب‌داران واجد قلب هستند» و «جواد معتقد است که تمام قلب‌داران واجد کلیه هستند». در نظریه ارجاعی این دو جمله را نیز باید به یک معنا تعبیر کرد، اما می‌دانیم که ارزش صدق آنها با یکدیگر متفاوت است. جملاتی از این دست را جملات اسناد باور (ascription belief) می‌گویند که از سنخ اسناد نگرش گزاره‌ای به شمار می‌روند. جملات اسناد نگرش گزاره‌ای جملاتی مانند جملات اسناد باور، اسناد علم، میل و قضاوت را دربر می‌گیرند. مثالهایی که به آنها اشاره شد، از نوعی محتوای غیر ارتجاعی (content extension-non) برخوردار هستند که منظور از کلمه ارتجاع (extension) همان کلمه ارجاع (reference) است.

نظریه ارجاعی در باب برخی مضامین ذهنی، سخنی برای گفتن ندارد. اموری از قبیل باور داشتن؛ موجهاتی همچون ضرورت و امکان؛ کیفیات معرفتی همچون پیشین و پسین. نظریه گزاره‌ای و نظریه ارجاعی عموم و خصوص مطلق هستند، به این معنی که نظریه گزاره‌ای، نظریه ارجاعی را دربر می‌گیرد و آن را مردود نمی‌داند، اما در پی تکامل آن است، به گونه‌ای که باید توجه داشت؛ علاوه بر ارجاع، امر دیگری به نام محتوا (content) باید بدان ضمیمه شود. با این تبیین محتوای جملات را باید در واقع همان گزاره‌ها دانست.

در تبیین چگونگی تمایز مصداق از محتوا چنین آمده است که چند جمله مختلف می‌توانند واجد ارزش صدق یکسان باشند و گزاره‌های متفاوتی را نشان دهند، اما جمله‌هایی که نشانگر یک گزاره واحد هستند، نمی‌توانند حاوی چند ارزش صدق باشند؛ یعنی برخی صادق و برخی کاذب باشند. در کل دو جمله با محتوای یکسان که به عنوان مثال از یک گزاره واحد حکایت دارند، باید در عین حال ارجاع یکسانی داشته باشند، اما اظهاراتی که ارجاع یکسان دارند، ممکن است محتوای متفاوتی داشته باشند. طرفداران نظریات فرگه بر آند تا نشان دهند که «حس» معیار تعیین و تشخیص ارجاع است. یک نظریه معناشناختی باید متضمن این باشد که محتوا ارجاع را تعیین می‌کند؛ بدین معنی که هر بیانی ارزش یا محتوایی دارد که تعیین‌کننده ارجاع برای آن اظهار است.^{۱۷}

بنابراین نظریه، معنا همان مصداق کلام است و بی‌معنایی به بی‌مصداقی اشاره دارد؛ یعنی معنا را باید در ارجاع جست. معنا با ارجاع به مصداق خارجی واضح می‌گردد. ساده بودن (simplicity) و حل مشکل تسلسل در معنا سبب شده که این دیدگاه مورد توجه برخی اصحاب فکر باشد. رابطه میان لفظ و معنا که در این نظریه به وجود آمده، فطری نیست، بلکه تجربی است. با این همه اشکالاتی همچون ناتوانی در تبیین معنای جملات انشائی و عدم توضیح وحدت معنا در عین کثرت مصداق و برعکس دیده می‌شود. به علاوه بنابر نظریه معناشناختی مصداقی معنا، یعنی بی‌مصداقی مساوی است با بی‌معنایی، ضماین که فاقد مصداق خارجی‌اند، بی‌معنا تلقی خواهند شد.^{۱۸}

دیدگاه قابل توجهی که در این باب طرح شده، آن است که شیوه معناشناسی به همان شکلی است که ما زبان خویش را با تجارب عالم خارج مرتبط می‌سازیم. از این رو مصداق، عنصر اصلی در مطالعات معناشناسی است.^{۱۹} لیکن با وجود این، مسئله بسیار مهمی که در علم معناشناسی در این باب

17. "Theories of Meaning".

18. *Philosophy of Language*, p.12.

19. *Semantics: a new outline*, p.30.

۱۳. «تئورهای معناداری و اسم خاص»، صص ۲۶ و ۲۷.

14. *Philosophy of Logic*, p.9.

15. "On Sense and Reference", pp.56-78.

۱۶. «تئورهای معناداری و اسم خاص»، ص ۲۷.

مطرح است و در واقع نشانگر آن است که ما در نظریه ارجاعی با یک مشکل بنیادین مواجه هستیم، آن است که مرز مشخصی را میان مصادیق نمی‌توان یافت. از باب مثال، پاسخ به پرسشهایی همچون: «میز چیست؟ یا وجه اشتراک تمامی چیزهایی که به عنوان میز شناخته شده‌اند، چه می‌تواند باشد؟ و یا اینکه مثلاً فرق دقیق میان میز و چهارپایه در چیست؟، امری است که به دشواری می‌توان از عهده آن برآمد و شاید اصلاً ممکن هم نباشد. مشکل مذکور در باب اسامی خاص و مصادیق آنها در عالم خارج مطرح است، اما در مورد نامهایی که مصداق خارجی قابل اشاره ندارند، وضع از این هم دشوارتر می‌نماید. پالمر از این مشکل تحت عنوان معضل نام‌گذاری در معناشناسی یاد می‌کند و معتقد است هر دو مکتب رئالیسم (realism) و اصالت تسمیه (nominalism) قادر به پاسخ به آن نیستند.²⁰

۲) نظریه رفتاری (Behavioral Theory)

مطابق این دیدگاه، معنا را باید در رفتار و نیز کنشها و واکنشهای میان فردی یافت. هرگاه کلامی اظهار شود و مخاطب نسبت به آن واکنش نشان دهد، این واکنش چه از نوع فعلی (دیدگاه چارلز موریس) و چه از نوع شأنی و درونی (نظریه چارلز اسکود) باشد، همان معنا است، از این رو این دیدگاه به نظریه محرک و پاسخ (theory response-stimulus) موسوم گشته است؛ چراکه به شرایط تحریک متکلم و پاسخ مخاطب توجه می‌کند. نظریه مذکور را در روان‌شناسی به ویژه آثار تیودور بلوم فیلد می‌توان به خوبی ملاحظه کرد.²¹ نقد: در این نظریه از عبارات بدون واکنش و خنثی (counterbalance) اما معنادار، تبیین درستی ارائه نشده است. دیدگاه رفتاری به اشتراک لفظی و نسبی بودن معنا منجر خواهد شد. دیگر آنکه ایجاد واکنش متعاقب فهم معنا حاصل می‌شود و تابع آن است نه اینکه خودش معنا به شمار رود. الفاظ مختلفی که معنای واحد دارند (مثل بشین، بفرما و ...)، در این دیدگاه مغفول مانده‌اند. نظریه رفتاری بنا بر روان‌شناختی زبان، ذهن را لوح سفیدی می‌داند که لفظ بر آن نقش می‌بندد، در حالی که در شکل‌گیری معنا، اوضاع و احوال مختلف مشارکت دارند، بر همین اساس نوآم چامسکی که به امور فطری در یادگیری زبان معتقد است، دست به نقد آن برده است.²²

۳) نظریه تمثلی یا ایده‌ای (تصوری) (Ideational Theory)

در نظریه تمثلی که منسوب به جان لاک است، معناداری همان

به وجود آمدن ایده (تصور) یا اندیشه‌ای در ذهن است که مطابق در خارج از ذهن داشته باشد، اما آن مطابق چندان اهمیتی ندارد و اصل با ایده ذهنی است. ایده‌هایی که در زبان نمود می‌یابند، وظیفه انتقال معنا میان افراد مختلف را بر عهده دارند. لاک در کتاب «گفتارهایی در باب فهم/انسانی» می‌نویسد: «استعمال کلمات باید نشانه محسوس ایده‌ها باشد، ایده‌هایی که کلمات نشان‌دهنده آنها هستند. بر این اساس هرگاه لفظی شنیده می‌شود، آنچه که بدان سبب در ذهن نقش می‌بندد، چیزی جز معنا نیست».²³

نقدی که بر این دیدگاه وارد شده، آن است که با توجه به تفکیکی که این نظریه میان فکر و معنا به وجود آورده است، پس ایده‌های ذهنی چگونه به زبان جاری می‌شوند. به علاوه، امور معناداری همچون حروف که صورت ذهنی ندارند، در این نظریه چگونه توجیه می‌شوند. مشکل دیگر آنکه بنا بر این نظریه به هیچ‌گونه وحدت معنایی در اذهان مختلف نمی‌توان باور داشت؛ زیرا هر فردی صورت ذهنی مخصوص به خود را دارد که نوعی نسبی‌گرایی را منجر می‌شود. مسئله مذکور به مشکل اذهان دیگر (Other minds) و مشکل «نه جز من گروی» (solipsism) گرفتار خواهد شد.²⁴

۴) نظریه علیّی (Causal Theory)

از مثالهای زیر برای توضیح این دیدگاه بهره می‌بریم: «ابر به معنای باران است.»
«لفظ rain به معنای باران است.»

از جمله اول برداشت می‌شود که ابر علت باریدن باران به شمار می‌رود و در جمله دوم لفظ «rain» دلالت بر وجود باران می‌کند. هر دو عبارت معنایی یکسان را در خود دارند و میان لفظ و معنا رابطه‌ای علیّی برقرار شده است. به زعم برخی، تقیصه این نظریه آن است که در فهم متقابل افراد، اجبار و اضطراب را حاکم کرده است و حیث التفاتی را در تفاهم میان افراد از بین می‌برد، در حالی که در سخن برخی فلاسفه از جمله فیلسوفان مسلمان، اختیار و اراده و قصد در معناداری الفاظ مؤثر است و می‌دانیم که الفاظ هنگامی دال بر معنا هستند که متکلم مراد خود را در کلام قصد کند.²⁵

۵) نظریه تصویری معنا

تأملات فلسفی دوره نخست زندگی ویتگنشتاین منجر به شکل‌گیری و شرح و بسط این دیدگاه شد که براساس آن، زبان ابزار واقع‌نمایی است. ویتگنشتاین، اندیشه (معنا) را تصویر منطقی واقعیت و صورت کلام را نیز منطبق بر صورت

۲۳. «تئوریهای معناداری و اسم خاص»، ص ۲۸.

24. *Philosophy of Language*, p.19.

۲۵. راز متن، ص ۲۵.

۲۶. فلسفه تحلیلی، ص ۴۹.

20. *Ibid*, p.22.

21. *Philosophy of Language*, p.19.

۲۲. «ملاک معناداری»





واقعیت می‌دانست. به زعم وی هر زبانی متشکل از گزاره‌های ساده و بنیادین معنادار است و معنای گزاره‌های مرکب باید از گزاره‌های ساده اخذ شود.^{۲۷} برخی از عبارات او از این قرار است:^{۲۸}

- در گزاره اندیشه می‌تواند چنان بیان شود، که بن پاره‌های گزاره - نشانه مطابقت داشته باشند با برابر ایستاهای اندیشه.
- همپیکرش برابر ایستاهای در یک موقعیت چیزها، مطابقت می‌کند با همپیکرش نشانه‌های ساده در گزاره - نشانه.
- فقط گزاره است که معنا دارد؛ فقط در بافت یک گزاره است که یک نام نشانگری دارد.
- گزاره نگاره واقعیت است.

ویتگنشتاین میان اجزای گزاره اتمی (ساده‌ترین نوع گزاره) و امر واقع اتمی و نیز میان ویژگیهای ساختاری و صوری آنها، نوعی تناظر یک به یک برقرار ساخته و بر این باور است که گزاره و وضع بازنمود شده، باید از نوعی همبستگی بهره ببرند. بر این اساس از آنجا که ساخت زبان و واقعیت منطبق بر یکدیگرند، بنابراین با کشف ساخت منطقی زبان، می‌توان به ساخت واقعیت دست یافت^{۲۹} و اخلاق و دین و مابعدالطبیعه بی‌معنا می‌شوند.

۶) نظریه کاربردی (Functional Theory)

لودویگ ویتگنشتاین در نظریات دوره پیشین حیات فکری خود، تجدید نظر کرد و عاقبت به نظریه کاربردی روی آورد. او در توضیح این نظریه، از مفاهیم مختلفی بهره برد، همچون کاربرد لفظ، بازبهای زبانی و نحوه معیشت (life of form). بنابر این رویکرد، معنای لفظ را باید در پرتو کاربرد آن به دست آورد. زبان کاربردهای متفاوتی دارد که هر یک از آنها، یک بازی زبانی را شکل می‌دهند. این بازبهای زبانی باهم شباهت خانوادگی دارند، اما نمی‌توان چهارچوب معین و مشخص و قواعد خاصی برای آنها به وجود آورد، همان‌گونه که تعریف مشخصی از بازی وجود ندارد و کاربرد هر یک از آنها متفاوت با دیگری است.

با این همه نمی‌توانیم در پی یافتن بنیادهای زبان باشیم؛ زیرا معنا تابع کاربرد است و نحوه معیشت منجر به نحوه کاربرد و استعمال خواهد شد. به عنوان مثال نحوه معیشت متدینان با نحوه معیشت ملحدان تفاوت دارد، از این رو مفهوم خدا در اولی معنادار است، اما در دومی معنادار نیست.^{۳۰} معنا همان کاربرد است، همان‌گونه که معنای یک مهره در شطرنج، عبارت

است از نقش آن در بازی.^{۳۱}

«هر نشانه به تنهایی مرده می‌نماید. چه چیز به آن زندگی می‌بخشد؟ نشانه در کاربرد زنده است. آیا آنجا زندگی به آن دمیده شد؟ یا کاربرد زندگی آن است؟»^{۳۲}

فقرات دیگر:^{۳۳} «هنگامی که فیلسوفان واژه‌ای را به کار می‌برند: «دانش»، «وجود» و ...، باید همیشه از خود بپرسند: آیا این واژه در بازی زبانی‌ای که خانه اصلی آن است، عملاً همین به کار برده می‌شود؟ کاری که ما می‌کنیم آن است که واژه‌ها را از کاربرد مابعدالطبیعی‌شان به کاربرد روزمره‌شان برگردانیم.»

در این نظریه، معنا رابطه نزدیکی با مراد اصلی متکلم دارد؛ یعنی با کاری که متکلم با مضمون کلامش به انجام می‌رساند، مثل پرسشگری، خبر دادن، تمنا کردن و غیره که آستن آن را فعل گفتاری (act speech) نام نهاده است. آنچه که در مخالفت با این نظریه گفته شده، این است که معنا تابع فعل گفتاری نیست، بلکه فعل گفتاری تابع معناست و دیگر آنکه اگر وضعی پیش آید که در آن منظور اصلی متکلم با منظور کاربردی آن متفاوت باشد، این نظریه چگونه با آن دست و پنجه نرم می‌کند.

۷) نظریه هیوم و فرگه در باب معنا

بنابر آنچه هیوم در نظام فکری خود بدان دست یافته بود، داده‌های حسی حاصل شده از تجربه عالم خارج، موجب ایجاد تصورات و مفاهیم ذهنی در انسان می‌شوند. بگذریم از این حقیقت که خود ذهن نیز در آفرینش برخی تصورات مجعول دست دارد. بنابراین اگر حکم به معناداری کلمه یا عبارتی دهیم، باید مطابقت آن را با تصورات ذهنی برآمده از داده‌های حسی اثبات کنیم.^{۳۴} معرفت‌شناسانی که اصالت حس را نمی‌پذیرند و شاید مسامحتاً بتوان گفت تمامی آنها، دیدگاه مذکور را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند.

گوتلوب فرگه، منطق‌دان بزرگ، جمله را کوچک‌ترین واحد معنایی در نظر آورد و کلمه را به شرطی معنادار می‌دانست که بخشی از ساختار یک قضیه و گزاره باشد و در ضمن آن معنای خود را کسب کند. فهم معنا از نظر او چیزی است منسوب به عموم مردم، به شکلی که برای همگی آنها قابل درک و فهم باشد. عمده‌ترین وظیفه زبان انتقال معنا و رساندن آن به دیگری است.^{۳۵} فرگه و طرفداران او نیز همچون هیوم، حس را مرجع نهایی معنا تلقی می‌کنند.^{۳۶} ظاهراً معض اذهان دیگر و معنای

31. *Philosophical Investigations*, p.563.

۳۲. پژوهشهای فلسفی، بخش اول، بند ۴۲۲، ص ۲۳۴.

۳۳. همان، بخش اول، بند ۱۱۶، ص ۱۰۳.

34. *An Enquiry Concerning Human Understanding*, p.19.

35. *Posthumous Writings*, p.253.

36. "Theories of Meaning".

27. *Tractatus Logico-Philosophicus*, vol.3, pp.32&203; vol.4, p.132.

۲۸. رساله منطقی - فلسفی.

29. *Tractatus Logico-Philosophicus*, vol.3, p.21; vol.4, p.4.

۳۰. ایمان گروی: نظریات کرکگور ویتگنشتاین و پلاتینیگا، ص ۱۱۶.

بین‌الذهانی در این نظریه حل شده است.

۸) نظریه پراگماتیسم (اصالت عمل)

متفکرانی همچون ویلیام جیمز و پیرس، معنا را در سایه «کارایی» و «نتیجه عمل» ارزیابی کرده‌اند. به زعم آنها اگر دو تعریف از یک چیز ارائه شود، اما هر دوی آنها، اثر، نتیجه و پیامد یکسانی را به همراه داشته باشند، آنها در واقع دو تعریف نیستند، بلکه آنها را باید یک تعریف واحد دانست. براساس نظریه پراگماتیسم در باب معنا، در صورتی که بتوان تمامی آثار عملی و ملموس ناشی از صدق یک دریافت و برداشت (conception) عقلانی را فهم کرد، آن‌گاه می‌توان تعریف و تبیین کاملی از آن ارائه داد و در نتیجه معنای آنها را فهمید.^{۳۷} اشکال این نظریه آن است که معنا و کارکرد یک گزاره را به اشتباه یکسان می‌انگارد، در صورتی که تا معنای چیزی را درک نکنیم، کارکرد و پیامد آن را نخواهیم فهمید.

۹) نظریه توصیفی معنا

چندین نظریه مختلف در باب معنا از عبارت نظریه توصیفی (Theory Description) برای نام‌گذاری خود بهره برده‌اند که البته تفاوت قابل ملاحظه‌ای باهم دارند. براساس یکی از آنها، معنای لفظ وابسته به اوصافی است که اولین بار برای آن لفظ وضع و قرارداد شده‌اند. این اوصاف را می‌توان اوصاف دخیل در معنا نام نهاد، گرچه ممکن است بعدها اوصاف دیگری برای آن کشف شود، اما چون در ابتدا با همان اوصاف اولیه وضع نشده‌اند، دخیل در معنا نخواهند بود. از باب مثال واژه آب در ابتدا برای شئی روان، رافع عطش و حلال قرار داده شده است و بعدها علم شیمی موفق به کشف ترکیب شیمیایی آن شد. با این وجود معنای آب همان سه وصف قراردادی نخستین و اولیه است. البته در انتخاب اوصاف دخیل، برخی ملاکها را می‌توان ردیابی کرد مثل: سادگی، اشتراک، کارکرد و فایده.^{۳۸}

نقد: در پناه این نظریه، معنا در معرض تغییر قرار نمی‌گیرد و با گذشت زمان تنها می‌توان به اوصاف غیر دخیل آن پی برد. این امر تفاهات بشری را به خوبی مهیا می‌کند؛ چراکه طرفین با شنیدن یک لفظ، تنها اوصاف دخیل در ذهنشان مجسم می‌شود. این نظریه می‌تواند شکل کامل نظریه تمثلی باشد که مشکل معنای حروف و اذهان دیگر در آن برطرف شده است.

تقریر دیگری از نظریه توصیفی به برتراند راسل، فرگه و ویتگنشتاین هم منسوب شده است که همگی آنها معنای لفظ را همان وصف شئی می‌دانند، هرچند در نظریه پیشین یک وصف و در نظریه راسل، فرگه و ویتگنشتاین چندین وصف می‌تواند

ملاک معنا باشد. اما در این دو نظریه اوصاف مذکور قراردادی نیستند و همین باعث نسبی‌انگاری می‌شود. راسل بر این باور است که معنای لفظ را همان اشیاء عینی و خارجی مشخص می‌کنند. مثلاً جمله «پادشاه فرانسه طاس است»، از دیدگاه او بی‌معناست؛ چون حکومت فرانسه پادشاهی نیست. قاعده «استحاله اجتماع و ارتفاع تقیضین» نیز بی‌معناست؛ چراکه مابازای خارجی ندارد.

برتراند راسل در نظام فکری خود در بخشی که در باب معنا بحث می‌کند، معناداری را حاصل نوعی تطابق میان شئی و واژه می‌داند. او به این نظر رسیده بود که زبانی را می‌توان معنادار تلقی کرد که از قاعده شئی - واژه بهره گرفته باشد. بنابر این نظریه، جمله معنادار می‌تواند صادق و یا کاذب باشد، اما به الفاظی که از حالات و درونیات متکلم حکایت‌گری نمی‌کنند، نمی‌توان معناداری را نسبت داد.^{۳۹}

نقد: اولاً اگر شئی خارجی معانی مختلف داشته باشد، این امر نقضی بر این نظریه است. ثانیاً ممکن است مدلول از بین برود، ولی معنا همچنان در ذهن باقی بماند. ثالثاً مفاهیمی که وجود خارجی ندارند، ولی با معنا هستند، مثل «سیمرغ»، در این نظریه توجیهی ندارند.^{۴۰}

نتیجه‌گیری

یک نظریه کارآمد در باب معنای معنا، باید تعریف قابل قبولی از چیستی معنا ارائه دهد و نیز از عهده پاسخگویی به اشکالات و نقدها برآید. یک چنین نظریه‌ای نمی‌تواند جنبه‌های مختلف معنا از جمله دال، مدلول و نشانه را نادیده بگیرد. دیدگاهی واقع‌گرایانه در خصوص معنا لازم است، تا عالم ذهن و عین و نیز نحوه تعامل و ارتباط میان آنها را در نظر آورد. نظریه مطلوب باید از نظریات غیرجامع و یا جنبه‌های منفی آن بپرهیزد. برخی نظریات از ارائه توضیح در مورد ماهیت معنایی حروف، افعال و جملات امتناع می‌ورزند. برخی از آنها وحدت معنا در عین کثرت (تعدد) لفظ و برعکس را نمی‌توانند به خوبی تبیین کنند. این موارد همگی از اعتبار نظریه می‌کاهد.

سادگی و پرهیز از تبیین‌های پیچیده، از ویژگی‌های نظریه مطلوب است. علاوه بر این توصیه می‌شود هر دیدگاهی در باب تعیین و تحدید ماهیت معنا، نباید به دام تسلسل معنایی گرفتار آید (همچون نظریه حکایی). نظریه باید جامع افراد و مانع اغیار باشد که در این میان نظریات حکایی، رفتاری و تمثیلی از این ویژگی محرومند. مشکل اذهان دیگر در یک نظریه در باب معنا باید حل شود (همچون نظریه فرگه). نظریه باید

39. *Analysis of Mind*, p.196.

۴۰. راز متن، ص ۲۵.

37. *A History of Philosophy*, vol.8, p.311.

۳۸. «ملاک معناداری»، ص ۲۵.



جنبه عام داشته و ملموس و قابل تجربه برای همه (مثل نظریه کاربردی ویتگنشتاین) و تا حد امکان از ارجاع به امور فردی و درون‌نگری به دور باشد. با این وصف برخی نظریات همچون نظریه توصیفی از پاره‌ای نقایص مصون مانده‌اند.

کتابنامه

- Grammar, London, Edward Arnold, 1985.
15. Holm, P., and K. Karlgren, *Theories of meaning and different perspectives on information systems*, Published in proceedings of ISCO 3 - International Conference on Information System Concepts - Towards a Consolidation of Views, Marburg, 1995.
16. Hume, David, *An Enquiry Concerning Human Understanding*, Chicago, Open Court, 1927.
17. Hurford, James R., *The Origins of Meaning*, New York, Oxford University Press, 2007.
18. Lyons, J., *Language, Meaning & Context*, 1981, Fontana Paperbacks, 1986.
19. Palmer, F. R., *Semantics: a new outline*, London, Cambridge university press, 1976.
20. Quine, W.V.O., *Philosophy of Logic*, New Jersey, Prentice Hall, 1970.
21. Quine, W.V.O., *Word and Object*, Cambridge, MA, MIT Press, 1960.
22. Russell, Bertrand, *Analysis of Mind*, London, George Allen and Unwin LTD. 1922.
23. Speaks, Jeff, "Theories of Meaning", The Stanford Encyclopedia of Philosophy, Summer 2011 Edition, Edward N. Zalta (ed.), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/entries/meaning/>>.
24. Wittgenstein, L., *Philosophical Investigations*, trans, Anscombe, G. E. M. UK, Blackwell publishers Ltd, 1999.
25. Wittgenstein, L., *Tractatus Logico-Philosophicus*, London, Routledge, Trans, C. K. Ogden, 1922.
۱. اکبری، رضا، ایمان گروی: نظریات کرگور، ویتگنشتاین و پلاتینیگا، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۲. سعیدی‌مهر، محمد، «تئوریهای معناداری و اسم خاص»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۶۹، آذر و دی ۱۳۷۵ش.
۳. فعالی، محمدتقی، «ملاک معناداری»، مجله کتاب نقد، شماره ۶ و ۵، زمستان ۱۳۷۶ش و بهار ۱۳۷۷ش.
۴. نصری، عبدالله، راز متن، تهران، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۸۱ش.
۵. همو، فلسفه تحلیلی (تقریرات مهدی حائری یزدی)، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹ش.
۶. ویتگنشتاین، لودویگ، پژوهشهای فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱ش.
۷. همو، رساله منطقی - فلسفی، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
8. Alston, William p., *Philosophy of Language*, Prentice-Hall, 1964.
9. Bermúdez, J. L., *Thinking without Words*, Oxford, Oxford University Press, 2003.
10. Carnap, R., *Introduction to Symbolic Logic and its Applications*, New York, Dover Publications, 1958.
11. Copleston, Frederick, *A History of Philosophy*, New York, Doubleday, Vol. 8.
12. Frege, G., "On Sense and Reference", 1892, in: Translations from the Philosophical, Writings of Gottlob Frege, Peter Geach and Max Black (eds.), Oxford, Basil Blackwell, 1960.
13. Frege, Gottlob, *Posthumous Writings*, trs P. Long and R. White, Oxford, Basil Blackwell, 1979.
14. Halliday, M. A. K., *Introduction to Functional*

